

مبانی اندیشهٔ تجدد در آثار حضرت اعلی

آرمین اشراقی

پیشگفتار

امروزه لفظ "تجدد" بیشتر مرادف با مدرنیسم و در ارتباط با تفکرات معینی ذکر می‌گردد، مثل سکولاریزم، پیشرفت علم و صنعت، مظاهر تمدن غرب و غیره اما چنین مقولاتی در آثار حضرت باب کمتر مورد توجه قرار گرفته‌اند. بدین جهت این مقاله به بحث و تحقیق دربارهٔ اصل معنای کلمهٔ تجدد یعنی «نوآوری» یا «از نوگردیدن» می‌پردازد و به برخی از نوآوریهای دیانت بابی اشاره می‌نماید.

برخی از احکام در بیان فارسی و سایر آثار بابی از دیدگاه امروزه نامتعارف به نظر میرسند و شاید این شبهه را ایجاد کنند که از خرافات و افکار عقب مانده سرچشمه گرفته باشند، مانند احکام مربوط به ترکیب طلسمات و هیاکل و دوایر و یا ذکر آیات به عدد معینی و یا ساختن ابنیه بر مبنای عدد نوزده یا امر به ازدواج فرزندان خود در سنّ یازده سالگی و غیره. (۱) فهم و درک مقصود اصلی احکام دورهٔ بابی با توجه به آثار حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله میسر میگردد. اگر چه دیانت بابی آیینی است مستقل و صاحب پیغمبر و کتب مقدسه و شریعت و احکام جدید در همه موارد اعم از عبادات و معاملات و امور اجتماعی، ولی در عین حال با دیانت بهایی مرتبط است و تفکیک کامل این دو دیانت از همدیگر غیر ممکن. به این دلیل در این مقاله برای شرح موضوع تجدد در آثار حضرت باب باید آثار بهایی نیز مورد استفاده قرار گیرند.

در بخش اول به بعضی از تعلیمات و اصول عقاید و الهیات بابی اشاره می‌گردد تا مفهوم «نوآوری» در آثار حضرت باب روشن گردد، و سپس به شرح بعضی از احکام می‌پردازد.

نوآوری‌ها در اصول عقاید و الهیات

بین مفهوم تجدّد در آثار حضرت باب و نظریهٔ اغلب گروه‌های مذهبی و اصلاح طلبان و متجدّدان، چه در سابق و چه در زمان معاصر، اختلافات اساسی مشاهده می‌شود. در تفکرات اکثر جنبشهای مذهبی اگر چه مقصود نوآوری و تجدّد است ولی بیشتر سعی آنها در این است که نوآوری را به نحوی بازگشت به اصل جلوه دهند. این امر به خصوص نزد گروههای اسلامی به چشم می‌خورد. امروزه سخنی از نسخ احکام اسلامی حتی بین روشنفکران و اصلاح طلبان نیست، بلکه سعی آنها "بازگشت به اصل اسلام" می‌باشد. روح‌الله خمینی که با آوردن «ولایت فقیه» فی الواقع از سنت هزار ساله علمای شیعه برید، در کتاب خود به نام حکومت اسلامی سعی نموده اهداف خود را با قرآن و احادیث منطبق سازد و نشان دهد که تنها تفکر خود او متکی بر اصول هزار ساله اسلامی می‌باشد. علی شریعتی که امروزه به عنوان متجدّد و رفورمیست معروف است، معتقد بود که باید با «تشیع صفوی» برید و رو به اصل تشیع، که آن را «تشیع علوی» می‌نامید، آورد. «تشیع صفوی» به نظر او نوعی ارتداد از روح اسلام بود. در بین یهودیان، مسیحیان و مسلمانان به طور کلی اعتقاد بر آن است که در ظهور موعود قوانین جدیدی وضع نمی‌شود بلکه مردم به اصل شریعهٔ الله باز خواهند گردید. مثلاً گروه احمدیه یا قادیانیه که مؤسس آن در اواخر قرن نوزدهم ادعای مهدویت و مسیحیت نموده می‌گوید که مردم در قرون گذشته از اصل قرآن منحرف شده‌اند و اکنون باید مجدداً به آن سو هدایت شوند. البته به هیچ وجه قائل به آن نیستند که مهدی، کتاب یا شریعتی جدید باید وضع نماید. قابل توجه است که در اسلام کلمه «بدعت» یعنی نوآوری از بزرگترین گناه‌ها و بدعت گذار جزو مرتدین به حساب می‌آید که جزای آن قتل است. این نظر مبنی بر این اعتقاد است که اسلام کاملترین ادیان است و هر نوع اضافه یا کم کردن از آن تحریف غیر مجاز به شمار می‌آید. مثلاً جنبشی تندرو به اسم «سلفیون» موجود است که به نظر آنها عنصر رسول الله عصر ذهبی امت اسلام بود و تمام امور امت بل تمام دنیا باید به روشی که هزار و چهار صد پیش توسط رسول الله معمول بوده اداره گردد. این اشخاص سعی دارند طرز لباس پوشیدن و ریش گذاشتن و حتی زبان سخن را با رسوم آن زمان تطابق دهند. امثال این گروه‌ها در سایر ادیان به خصوص در یهودیت نیز

مشاهده می‌شوند.

این چند نمونه نشان دهنده این مطلب است که در اغلب جنبشهای مذهبی اگر چه هدف آنها نوآوری باشد ولی چون به دلایل مختلف نمی‌توانند از سنتهای خود ببرند، نهایتاً نگاهشان دائم به گذشته است، و بدین دلیل نوآوری اساسی با داشتن چنین تفکراتی امری ناشدنی است.

بر خلاف آنچه که ذکر شد، در دیانت بابتی تجدّد به معنی اخصّ کلمه دیده می‌شود. همان طوری که از منابع تاریخی و روایتهای شفاهی برمی‌آید، حضرت باب از ابتدا و حتی قبل از بعثتشان دارای شخصیتی راسخ و عزمی خلل ناپذیر بوده‌اند. نسبت به بعضی از آداب و رسوم قدیمی نه فقط نظر مثبتی نداشته‌اند بلکه از رعایت حتی ظاهری آنها نیز خودداری می‌فرمودند و در بعضی موارد هم صریحاً با آنها مخالفت می‌کردند. به عنوان نمونه می‌توان به این بیانات شفاهی اشاره نمود که به حضرت عبداله‌اء نسبت داده می‌شود:

«حضرت اعلی در ایّام توقّفشان در بوشهر کارهای غریب می‌کردند و شالوده بی حسابی مردم را به کلی خراب کردند. مثلاً تجّار بوشهری رسمی داشتند که بعد از ختم هر معامله ای در وقت ردّ و بدل وجه قبض تخفیف می‌خواستند و آن را "دبّه" می‌گفتند و مبلغی از فروشنده کالا می‌گرفتند. آمدند خدمت حضرت، معامله نیلی کردند و مبلغ گزافی خرید کردند. پس از خاتمه معامله که نیلها را به حجره خودشان انتقال دادند نوبت به پرداخت وجه شد. آمدند دبّه نمایند حضرت قبول نفرمودند و فرمودند: "معامله کرده‌اید، صیغه خوانده‌اید، عمل تمام شده و من تخفیف نمی‌دهم." اصرار کردند، فرمودند: "مطلب همان است که گفتم." گفتند: "رسم مملکت است." فرمودند: "خیلی از این رسوم غلط عنقریب تغییر می‌کند." ... عرض کردند: "جنس خریده شده و حمل به حجره ما شده. اگر عودت داده شود اسباب بی اعتباری ما فراهم خواهد شد." فرمودند: "مختارید قبول کنید و دبّه ننمایید." باز عرض کردند: "رسم مملکت است." فرمودند: "این رسم را موقوف می‌کنم." ... خیلی از آداب سخیفه آنها را در ایّام تجّارت بوشهر ترک دادند... طولی نکشید یکی از خالوهای مبارک آمدند بوشهر همان تجّار آمدند به خالوی حضرت شکایت کردند که ... شما ایشان را نصیحت کنید که چرا به میل مردم راه نمی‌روند و رسم معمول را به هم می‌زنند. خال مبارک به حضرت اعلی فرمودند رعایت

احوال مردم و رسوم بلدی را بفرمایید. فرمودند حالا هم هرگاه بخواهند معامله کنند، بعد دبه نمایند باز قبول نخواهم کرد...» (۲)

مؤمنین ادیان گذشته دارای این اعتقاد هستند که خدا دنیا را آفرید و سپس پیامبران خود را جهت تعلیم و تربیت بشریت فرستاد. به نظر آنها سلسله مرسلین با تأسیس آیینی که وضع کرده‌اند، و رسالت خلق خود را به انتها رسانده‌اند، یعنی در یهودیت موسی و در مسیحیت عیسی و در اسلام محمد را آخرین فرستاده خدا می‌دانند. اعتقاد بر این است که با آمدن آخرین فرستاده دنیا به مرحله بلوغ و کمال رسیده و دیگر تعالیم جدیدی لازم نخواهد بود. موعودی که قبل از روز قیامت می‌آید، فقط وظیفه او از طرف خداوند زنده کردن شریعت قبلی و پیروز کردن پیروان دین حق است. و به هیچ وجه دارای احکام و کتاب جدیدی نخواهد بود و شریعت موجود را تغییر نخواهد داد. زیرا بعد از ظهور او میزان مشخص می‌شود و دنیا به انتها خواهد رسید. اگر چه در بعضی روایات و پیشگوییها در ادیان نامبرده اشاراتی به این مطلب شده است، که موعود با کتاب آسمانی جدیدی خواهد آمد، ولی در عین حال روایاتی چند برابر موجود است که گویای عکس این مطلب هستند. در طول تاریخ تفکرات شیعه گری اشخاصی بوده‌اند که اعتقاد به ظهور جدیدی در آینده داشته‌اند، به خصوص در بین اهل تصوف و برخی از طرفداران مکتب اشراق و نهایتاً در بین عده‌ای از پیروان مکتب شیخی چنین تفکری دیده می‌شود. ولی در دیانت بابی است که این اعتقاد برای نخستین بار به صراحت کامل مطرح می‌گردد. فی الواقع دیانت بابی اولین آیینی است که تجدد مداوم جزو تعالیم بلکه در ذات اصول آن نهفته است.

۱- آثار اولیه

در مراحل اولیه ظهور حضرت باب هنوز به صراحت مطلبی مربوط به تجدد در بیان نمی‌فرمایند زیرا در آثار اولیه هنوز مطالب کاملاً اسلامی است و اعتقاد تامّ نه فقط به ائمه بلکه حتی به ابواب اربعه، نقبا و نجبا را اعلام می‌فرمودند. (۳) البته در آثار حضرت باب نیز تفکراتی دیده می‌شود که فی الواقع خود نوآوری‌هایی در عالم شیعه گری بوده‌اند. مثلاً حضرت باب مطلب رکن رابع که جزو تعالیم جدید مکتب شیخیه بود و آداب مخصوص زیارت ائمه آن

مکتب را مورد تأیید و تأکید قرار می‌دادند. (۴)

در بعضی موارد حضرت باب در همان مرحله نخست اظهار امرشان، اگر چه ظاهراً احکام فرقان را رعایت می‌فرمودند و نسخ آن را غیر مجاز می‌دانستند، ولی در عین حال بعضی از بیاناتشان گویای آن بوده که تمام امور دنیا عنقریب تغییر خواهند یافت. مثلاً در سبک آثارشان مواردی یافت می‌شود که با طرز نوشتجات سایرین و با قواعد رایج زبانهای فارسی و عربی مغایرت داشت. مخالفین این مطلب را مورد انتقاد قرار داده‌اند ولی حضرت باب قواعدی را، که در گذشته بر زبان حاکم بوده‌اند «القواعد الشیطانیه» (۵) می‌نامند و تصریح می‌فرمایند که آن قواعد و بندها توسط ایشان از زبان برداشته شده‌اند. (۶)

و در جای دیگر: همین قسم که عوالم ترقی نموده کلمات و اعراب هم ترقی نموده. چه قریب است که یومی طالع شود که آیات الله به غیر قواعد و اعراب مصطلحات بین مردم قرائت شود. (۷) البتّه این بیان را می‌توان نوعی رمز و پیشگویی برای شریعت الهی دانست که به زودی قواعد سخت و پیچیده آن برداشته خواهد شد. (۸)

اهل فنّ آن زمان، از اشارات و تلمیحات زیادی که در آثار حضرت باب مشاهده می‌نمودند به این نتیجه رسیده بودند که آن حضرت ادعای مقام مظهریت دارند و خود را صاحب وحی و آورنده احکام الهی جدیدی می‌دانند. (۹) به خصوص لفظهای «بدع» و «بدیع» که در همه سوره‌های قیوم الأسماء و کتاب الروح مکرراً ملاحظه می‌شوند در این ارتباط بسیار قابل توجه می‌باشند. زیرا در آنها اشاره به نوآوری و ظهور کاملاً جدیدی به نحو تلمیح دیده می‌شوند.

ب - کتاب بیان فارسی و آثار نازل بعد از آن

در نیمه دوم دوران امر حضرت باب با نزول کتاب بیان فارسی نوآوری به مرحله تصریح می‌رسد. قوانین و اصول دیانت اسلام نسخ می‌گردند و احکام و تعالیم بیانی جایگزین آنها می‌گردند و با این دستورات است که استقلال کامل آیین بابی ثابت می‌گردد. علامت نخست این مطلب آیه اول بیان فارسی می‌باشد. زیرا در آثار قبل از آن غالباً رسم اسلامی رعایت می‌شد و افتتاح آنها با

آیه «بسم الله الرحمن الرحيم» بود. ولی در بیان فارسی به جای آن از آیه «بسم الله الأَمَنع الأَقْدَس» استفاده شده است. (۱۰)

همان طوری که قبلاً ذکر شد، اسّ اساس تعالیم بیان تجدد مداوم است. طبق آثار حضرت باب (و برخی از متفکرین اسلامی) در فیض الهی تعطیل و تعویقی مشاهده نمی‌شود و اگر چه بر چشم ظاهری پوشیده باشد ولی عالم خلق دائماً و در هر آن از مصدرش ظاهر و به آن راجع. (۱۱) این حقیقت نیز در این عالم خاکی انعکاس پیدا می‌کند. زیرا خداوند دائم مظاهر خود را برای هدایت خلق می‌فرستد. وقتی در یکی از مخلوقات خدا اثر بلوغ دیده شود، مظهر بعدی ظاهر می‌گردد. در زمان ظهور هر مظهري همه مخلوقات امتحان می‌شوند. بدین دلیل در بیان فارسی بسیار تأکید بر روی توجه داشتن به انتظار ظهور بعدی شده است. و همچنین مؤمنین را از عادت کردن و دل بستن به رسوم و اعتقادات و مغرور شدن به مقام خود بر حذر میدارند.

و همان شجره نفي خود را از حروف علیین می‌داند و بر نفس خود مین حیث لا يعلم لعن می‌کند، تا آنکه طالع شود آفتاب حقیقت که آن وقت بروز می‌کند عدم ایمان او. چنانچه هر کس در این قیامت بود این مطلب را به عین یقین ملاحظه نمود. چنانچه کل می‌گویند امروز که ما مؤمن بالله و آیات قرآن هستیم و حال آنکه شجره حقیقت که منزل قرآن بوده در این جبل ساکن است با یک نفس وحده... نفوسی که خطور بر ایشان نمیکرد دون رضاء الله فتوی به آنچه قلم حیا می‌کند از ذکر آن... می‌دهند. (بیان فارسی، باب دوم از واحد دوم).

طبق بیانات حضرت باب مخالفت با مظاهر الهی از روی محتجب بودن است و اکثر مخالفان به خیال خود به نفس رضای الهی عمل می‌کنند. بنا بر این می‌فرمایند که مبادا اهل بیان نیز دچار اشتباه امت‌های گذشته شوند و خود را اهل حق و منتخبان خدا پندارند و از مظهر بعدی غافل مانده بر علیه او قیام کنند. اگر چه بیاناتی به این مضمون که در سرتاسر آثار حضرت باب یافت می‌شود، در درجه اول جهت آماده ساختن پیروانشان برای ظهور بعدی بوده است. ولی اثر مهمی نیز در طرز تفکر مؤمنین بابی داشته که هرگز به مقام خود راضی نشوند و دائم در جستجوی ظهور جدید و احکام نو باشند. این تفکر

نوعی هیجان بوجود می‌آورد که رکود و انجماد و عادت کردن به رسومی را دشوار می‌نماید. (۱۲) می‌فرمایند: همیشه مراقب اول ظهور باش که اگر به قدر تُسَعُ تُسَعُ عَشْرَ عَشْرَ تَاسِعَهُ صَبْرَ كُنِي، "جدید" نزد آن حقّ مذکور می‌گردد. چنانچه امروز خود می‌گویی بر عبادی که از غیر مسلمین وارد بر اسلام می‌شوند. (۱۳)

حضرت باب "عهد الست" را که در قرآن (آیه ۱۷۲ از سوره ۷) به آن اشاره شده رمزی از ظهور جدید تعبیر می‌نمایند. هر ظهوری را به مثابه یک آفرینش جدیدی باید تصوّر نمود که در آن همه خلائق اعمّ از مؤمنین و غیر مؤمنین مجدداً امتحان می‌گردند. اظهار امر هر مظهر الهی هم ردیف با ندای الهی "أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟" می‌باشد و پاسخ مخلوقات را با ایمان آوردن ("بلی") یا انکار نمودن آن می‌دانند. بر خلاف ادیان گذشته در دیانت بابی اعتقاد به آن نیست که خداوند سلسله مظاهر را ختم می‌فرماید. بر عکس در سر تا سر آثار حضرت باب اشاراتی نه فقط به ظهور بعدی بلکه به مظاهر لا یتناهی شده است. مثلاً در باب دوازدهم از واحد چهارم می‌فرمایند: ... و همچنین کُلّ ظهورات و این ظهور و ظهور مَن يُظهِرُهُ اللَّهُ از برای ظهور بعد مَن یظهره الله خلق شده. و کُلّ این ظهورات از برای بعد بعد مَن یظهره الله خلق شده و همچنین الی مالانهایه. شمس حقیقت طالع و غارب می‌گردد، و از برای او بدئی و نهایی نبوده و نیست.

در باره اظهار امر خودشان حضرت باب در باب اول از واحد اول بیان فارسی می‌فرمایند: مخفی نباشد بر ناظر این کلمات که خداوند خلق قرآن را عود فرمود در روز قیامت به ظهور نفس خود در او. و بعد خلق فرمود خلق کُلّ شیء را بدعاً کأنّ کُلّ شیء حیثئذ قد خُلِقَ. [مضمون بخش عربی: همه را از نو آفرید به نحوی که تصوّر می‌رفت قبلاً اصلاً موجود نبوده‌اند.]

البته طبق بیانات دیگر حضرت باب این امر اختصاص به ظهور خودشان ندارد. هر ظهور رمزی است از خلق جدید و نو آوری کامل. در باب پانزدهم از واحد سوّم می‌فرمایند: چه بسا نفسی در ظهوری مؤمن و در ظهور دیگر در نار. و چه بسا نفسی که در ظهور قبل در نار و در ظهور بعد در جنت... اگر کسی در هزار هزار ظهور مؤمن نباشد و در آن ظهور بعد از هزار هزار

مؤمن شود کُلّ این عوالم او مبدّل به ایمان می‌گردد، و اگر نعوذ باللّٰه برعکس، برعکس.

همان طوری که ایمان اشخاص فقط تا یوم ظهور بعد معتبر است و مین بعد باید از نو تجدید گردد، احکام و اصول دین نیز تغییر می‌یابند و اعتبارشان را از دست می‌دهند. آیه معروف بیان فارسی دلیل این مطلب است (باب ششم از واحد دوّم): **إِنَّ الْبَيَانَ مِيزَانٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ إِلَى يَوْمٍ مِّنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ**. [بیان میزان الهی است تا روز ظهور موعود] یعنی بعد از ظهور مظهر بعدی دیگر بیان فارسی میزان نیست. در تأیید این مطلب نیز می‌فرمایند (باب شانزدهم از واحد دوّم بیان فارسی): **و آنچه امروز لذّت متصوّر است در این جنّت است و از جنّت قبل کُلّ لذّت قطع شد.** در باره این که اصول و احکام در هر ظهور تغییر می‌کنند می‌فرمایند (باب پانزدهم از واحد پنجم بیان فارسی): **اصل می‌رود، چگونه که فرع باقی ماند؟ اَنْ يَا عِبَادَ اللَّهِ فَاِتَّقُون.**

در باره تغییر احکام در بخش دوّم بیشتر شرح داده خواهد شد و اما اینک مختصراً به بعضی از نوآوری‌ها در اصول و اعتقادات شریعت بسابی اشاره می‌گردد.

بخش مفصّلی از بیان فارسی اختصاص به تفسیر و تأویل الفاظ و اعتقادات گذشته اسلامی دارد از قبیل الفاظی در ارتباط با قیامت و آخرت (به خصوص ابواب واحد دوّم) مثل جنّت، جهنّم، صراط، میزان و... تعابیری که حضرت باب در این زمینه می‌فرمایند تعابیر جدیدی است زیرا نه فقط قیامت جسمانی را ردّ می‌فرمایند بلکه آن را به عنوان رمزی از رموز ظهور بعد می‌دانند. اگر چه در تاریخ اسلام هم اشخاص معدودی بوده‌اند که معاد جسمانی را انکار کرده‌اند و به نحوی دیگر تعبیر نموده‌اند (۱۴) ولی ظاهراً تعبیر آنها نیز با مقصود تفسیر حضرت باب فرق اساسی دارد. بدین دلیل آن حضرت در باب یازدهم از واحد دوّم می‌فرمایند: **و بعث هیچ نفسی از نفس میّت نمی‌شود که از قبر ترابی بیرون آید، بلکه بعث کُلّ از نفس احیاء آن زمان می‌گردد.** و در باب هفتم از واحد دوّم می‌فرمایند: **مراد از یوم قیامت یوم ظهور شجره حقیقت است و مشاهده نمی‌شود که احدی از شیعه یوم قیامت را فهمیده باشد، بلکه همه موهوماً امری را توهم نموده که عند اللّٰه حقیقت**

مورد دیگری که در ارتباط با تجدد و عدم موفقیت در به وجود آوردن نوآوری دارای اهمیت است، وابستگی به روایات و سنن گذشته و استدلال به معجزات و خرافات و غیره است. در این باره حضرت باب استدلال به غیر آیات الهی و نقل روایات و معجزات را منع می‌فرمایند زیرا اعتقاد به این امور در گذشته سبب احتجاج خلق شده‌اند. لذا در باب هشتم از واحد ششم می‌خوانیم: مَنْ إِسْتَدَلَّ بِغَيْرِ كِتَابِ اللَّهِ وَ آيَاتِ الْبَيَانِ، وَ عَجَزَ الْكُلُّ عَنِ الْإِتْيَانِ بِمِثْلِهَا، فَلَا دَلِيلَ لَهُ. وَ مَنْ يَرَوِي مُعْجَزَةً بِغَيْرِهَا فَلَا حُجَّةَ لَهُ... [اگر کسی در استدلال به غیر آیات الهی که همه از اتیان به مثل آنها عاجز هستند، سعی کند حقیقت این امر را ثابت کند برهانی برای او نیست. و اگر کسی معجزه‌ای غیر از آیات الهی روایت کند حجت حساب نمی‌گردد.] ... و اگر کسی به غیر آیات الله احتجاج کند بر حقیقت نقطه بیان محتجب مانده از اعظم دلیل و ارفع سبیل... و آنچه در قرآن نازل شده دون احتجاج به آن [آیات الهی] نبوده. که اگر کل بر آن واقف شده بودند امروز امر ایشان سهل تر بود از اقرار به حق از شؤوناتی که خود روایت می‌کنند و حجتی در کتاب الله از برای آنها نیست. جالب توجه است که حضرت باب به قدری در این موضوع تأکید می‌کنند که می‌فرمایند این باب را باید در هر ماه بیانی تلاوت و در مطلب آن تفکر نمود.

(۱۶)

آخرین امری که اینجا به آن اشاره می‌گردد بحث بداء است. این بحث بسیار مطول و ملال آور علمای شیعه را میتوان مختصر به این نحو خلاصه نمود که متکلمین شیعه اختیار خدا را مورد بحث قرار دادند و گروهی معتقد بودند که خداوند وقتی امری را مقدر فرماید و یا پیشگویی کند، دیگر قادر بر تغییر آن نیست. و برخی معتقد بودند که خداوند در هر آن قادر بر هر نوع تصمیم گیری و احیاناً تغییر تصمیم قبلی و بنا بر این دارای اختیاری تام است. و گروه دیگری معتقد بودند که بداء فقط در بعضی موارد جایز است و یا فقط در گذشته به کار رفته است، مثلاً در تعیین امام هفتم اسماعیل بن جعفر که چون وی از پدرش زودتر وفات نمود بداء حاصل شد و به جای او موسی بن جعفر نصب گردید. ولی اکثر علما معتقد بودند که بداء دیگر حاصل نمی‌شود. در این صورت حضرت اعلی در باب سوّم از واحد چهارم به نقل و تلخیص و

ترجمه حدیثی میفرمایند: خداوند عبادت کرده نمی‌شود به هیچ چیز مثل بداء. زیرا که بداء اعتراف به قدرت او است بر ما یشاء. اگر نفسی عبادت کند او را به آنچه در امکان فوق او متصوّر نیست همین قدر که اعتراف به بداء نمود این عبادت اعظمت از آنچه کرده می‌گردد. نکته مورد نظر حضرت باب در این مطلب آن است که امر خداوند گاهی می‌تواند بر خلاف تصوّرات و توقّعات دیرین انسانها واقع شود و این نباید دلیل انکار آن امر گردد. بلکه باید حاضر به پذیرفتن امر الهی بود در هر شرایطی که باشد. و به عبارت دیگر می‌توان از این مطلب چنین فهمید که بسا امر جدیدی بعید و مغایر حقیقت و رسم و رسوم متداول به نظر آید ولی این مسئله به هیچ وجه دلیل بطلان آن امر نیست. (۱۷)

آنچه از مطالب و آثار نقل شده بر می‌آید این است که تجدد در آیین بابی به معنی پیشرفت دائم و ترك نه فقط آداب و رسوم بشری بلکه حتّی احکام الهی مربوط به ظهور قبل نیز می‌باشد. به عبارت دیگر این نوع تجدد را می‌توان نوآوری کامل نامید و فرق اساسی با اکثر فرقه‌ها و گروههای مذهبی اعم از اسلامی و مسیحی و غیره در این مطلب است که جنبشهای نامبرده هدف نهایی خود را "بازگشت به اصل دین" می‌دانند. یعنی فی الواقع قصد نوآوری نیست بلکه بر عکس بازگشت به وضع سابق و دور شدن از هرگونه نوآوری است. در صورتی که مفهوم تجدد در آثار حضرت باب را به این نحو می‌توان خلاصه نمود که نوآوری توسط مظاهر یا فرستادگان الهی انجام می‌شود. در هر ظهوری احکام و اصول جدیدی وضع می‌شود و رسوم و سنن قبلی منسوخ اعلام می‌گردد. از این رو مؤمنین را از عادت رکود و انجماد فکری بر حذر داشته‌اند. در پایان این مطلب به بیاناتی از حضرت باب اشاره می‌شود تا معلوم گردد که طبق دستورات ایشان تا چه حدّ باید مراقب امر جدید و منقطع از رسم و رسوم قدیم بود. به معنای دیگر حاضر به پذیرفتن نوآوری و تجدد حتّی در شریعت الهی، بود. در باب دوم از واحد هشتم می‌خوانیم: کَلِّبْ بَابِی دَر دَرَجَةُ یَقِیْنِ وَ بَصِیْرَتِی بَه حَدِّی بَاشَنْدَ کَه اِگَر صَد هِزَار نَفْسِ اَز بَرای طَوَافِ بَیْتِ جَمْعِ شَدَه بَاشَنْدَ وَ اَز بِلَادِ خُود بَیرون آمَدَه اَز بَرای یومی که در آن یوم اذن طواف داده شده، و همان روز شَجَرَةُ حَقِیْقَتِ ظَاهر شُود وَ بَفرماید: " لَا تَطُوفُوا

[طواف نکنید]! اگر کُلّ فی الحین عمل کنند درک طواف نموده، و الا باطل می‌گردد کُلّ اعمال آنها.

احکام جدید در شریعت بیان

حضرت باب درباره تجدید تعالیم و قوانین الهی در هر ظهور می‌فرمایند (باب پانزدهم از واحد پنجم بیان فارسی): اصل می‌رود، چگونه که فرع باقی ماند؟ اَنْ يَا عِبَادَ اللَّهِ فَاِتَّقُون. احکام حضرت باب در بعضی از زمینه‌ها شاید شدید و غیر قابل اجراء به نظر بیایند. در اینجا برای درک بهتر مطلب به توضیحی از حضرت ولی امر الله در این باب اشاره می‌گردد که درک مطلب را میسر می‌سازد:

«فی الحقیقة این کتاب را در رتبه اولی باید گنجینه‌ای دانست شامل اوصاف و نعوت حضرت موعود، نه مجموعه‌ای از سنن و احکامی که جهت هدایت مستمر نسلهای آتیّه تدوین شده باشد». و در جای دیگر می‌فرمایند: فهم و درک کامل احکام و حدود شاقّه نازل از قلم حضرت اعلی فقط از این طریق میسر است که ماهیت و مقصد و خواصّ ممتازه شریعت مبارکش به نحوی که نفس آن حضرت در آثار خویش بیان فرموده‌اند، منظور گردد. طبق این بیانات واضحه دور بیان اصولاً يك نهضت دینی و انقلاب اجتماعی بود که مدّتش بالضرّورة کوتاه ولی مملوّ از وقایعی مصیبت آمیز و مشحون از اصلاحاتی وسیع التّطاق و بنیان کن بود. موازین شدید و اعمال قاطعه‌ای را که حضرت نقطه اولی و اصحاب مجری می‌داشتند کل برای این بود که بنیاد تقالید حزب شیعه را برانداخته راه را برای ظهور حضرت بهاءالله هموار سازد. حضرت اعلی به منظور اثبات استقلال دور جدید و نیز برای آماده ساختن زمینه جهت ظهور قریب الوقوع جمال قدم احکامی بسیار دشوار و شدید نازل فرمودند. اگر چه اغلب این احکام هرگز به مرحله اجرا در نیامد ولی نفس نزول این احکام دلالت بر استقلال آیین حضرت اعلی داشت و همین کافی بود تا هیجانی عظیم ایجاد نماید و علمای دین را به چنان مخالفتی برانگیزد که بالمآل شهادت حضرتش را سبب گردد. (۱۸)

پس بنا بر این مقصود اصلی در سه مطلب نهفته بوده است که عبارتند از بیان استقلال ظهور خود، آماده ساختن مؤمنین برای ظهور موعود و محدود کردن قدرت روحانیون. (۱۹) البتّه جهت آماده ساختن جامعه برای تغییر و

تحوّلی گسترده لازم بود نخست قدرت علمای شیعه محدود شود. در دوران قاجار قدرت علمای اصولی به اوج خود رسیده و به يك پایه اصلی ثروت و قدرت جامعه تبدیل شده بود. آنها از طریق مساجد و نماز جمعه و روضه خوانی و... ارتباطات وسیعی با کلیه اقشار جامعه داشتند. اغلب آنها تا حدودی با سواد و مطلع به وضع جامعه در حالی که اکثریت جمعیت از نعمت خواندن و نوشتن محروم بودند و این حکم درباره برخی از درباریان هم صادق بود. سؤالات فتحعلی شاه قاجار از شیخ احمد احسائی درباره امور نکاح در آخرت و کیفیت جماع در آن دنیا مبین خرافات و طرز تفکر او است. (۲۰) علما هر فرصتی را جهت فشار به دربار و حکومت‌های محلی غنیمت شمرده سعی می‌نمودند از قدرت آنها بکاهند تا به قدرت خود مشروعیت بیشتری بخشند. از نظر تاریخ معلوم است که در جنگ دوم ایران و روس نه عباس میرزا و دولت ایران و نه دولت روس تمایل به جنگ جدیدی داشتند، ولی با فشار روحانیون و فتوای مشهور سید محمد اصفهانی معروف به "مجاهد"، دولت ایران مجدداً وارد جنگ با روسیه شد و نتیجه آن شکست وحشتناک ایران و عقد قرارداد ترکمنچای و از دست رفتن مناطق قفقاز و پرداخت غرامت سنگینی از طرف ایران شد.

طبعاً روحانیون در هرگونه تغییر و تحوّل که در ساختار جامعه پدیدار می‌گردید خطری برای مقام خود می‌دیدند و با آن با قدرت هرچه بیشتر مخالفت می‌کردند. مثلاً ایجاد مدارس جهت توسعه علوم جامعه و اصلاح حکومت و اقتصاد را برای خود خطری عظیم می‌پنداشتند. زیرا تا زمانی که اکثریت مردم بیسواد بودند، می‌توانستند آنها را به عنوان "مقلد" به میل خود تحریک کرده جهت اهداف خویش مورد استفاده قرار دهند. دلیل عدم موفقیت متجددین و اصلاح طلبان ایران در این راز نهفته بود که یا نتوانستند و یا نمی‌خواستند از قید و بند علما آزاد شوند. (۲۱) اکثر این اشخاص نهایتاً چه از اجبار و چه از اختیار همیشه خود را پای‌بند اعتقادات "شیعه صفوی" می‌دانستند و تا امروز نتوانستند از آن چارچوب بیرون آیند تا مجدداً گامی در راه تجدّد بردارند. البته رمز تجدّد جامعه ایران در ظهور حضرت باب نهفته بود. حضرت بهاء‌الله در کلمات فردوسیّه می‌فرماید: اگر این حجبات حائل نمی‌شد ایران در دو سنه او ازیّد به بیان مسخر می‌گشت و مقام دولت و ملت هر دو

مرتفع می‌شد... و بعد از اصلاح ایران نفحات کلمه در سایر ممالک متضوع می‌گشت. (۲۲)

البته چنانکه اشاره شد قدرت دولت در آن زمان بسی ضعیف بود و نه فقط با علما بلکه با قبیله‌های گوناگون و انقلابهای محلی و ... طرف بود. حکومت مرکزی دارای قدرتی برای اداره مملکت نبود. اما با اجرای بعضی از احکام بایی مقام دولت مرتفع می‌گشت و امر به اطاعت از حکومت و عدم دخالت در مسائل سیاسی منجر به کاهش نفوذ روحانیون و نهایتاً اعتبار حکومت مرکزی می‌گردید. مسئله دیگر که آیا ملت از پذیرفتن بعضی از احکام بایی سود می‌برد در طی عرایض بعدی روشن خواهد شد.

مسئلاً یکی از این حجبات که حضرت بهاءالله ذکر فرمودند، اعمال ناشایسته برخی از بایبان بود. ولی حجاب دیگر علمای عصر بوده‌اند که با مخالفت شدید آنها با ظهور حضرت باب مانع رشد آن شدند. در تأیید این مطلب می‌توان به بیانات زیر از حضرت باب اشاره نمود. در باب یازدهم از واحد هفتم بیان فارسی می‌خوانیم: در نزد هر ظهوری اهل آن ظهور به علمای آن ظهور محتجب می‌شوند.

و درباره علما نیز می‌فرمایند (باب اول از واحد دوم): و اگر به احتجاب خود راضی می‌بودند و ظلم بر نفسی نمی‌کردند و حکم به غیر آنچه در قرآن نازل شده بود نمی‌کردند، خود را به نار انداخته بودند. و حال خود را و اشخاصی که ایشان را علمای اسلام دانسته، بلکه هر کس از ظهور الله محتجب گشته و می‌شود، عذاب آنها از برای ایشان است. و در باب سوم از واحد دوم می‌فرمایند: ویل از برای ایشان اگر در وقت ظهور محتجب شوند از کسی که ایشان را حجت کرده به مثل آن که علمای امروز به قول یکی از ائمه - علیهم السلام - که فرموده: "أنظروا إلی من روی حدیثنا" خود را از قبل امام حکم می‌دانند، و اسمائی که لایق نیست ایشان را به خود نسبت می‌دهند. و اگر صادق می‌بودند در قول از کسی که به قول او اثبات ولایت و نبوت می‌شود محتجب نمی‌ماندند. بلکه چون ملاحظه کردند ظهور حق منافعی با مقام ایشان هست به نسبتی که خود را متسبب نموده و حکم نموده‌اند فتوی هم علی الله داده.

در این بیانات حضرت باب سه نکته را در انتقاد از علما ذکر می‌فرمایند. اولاً آن که نه فقط خود با مظهر الهی مخالفت کرده بلکه به مسئولیت و ادعای خویش یعنی "هدایت عوام" عمل نکرده دیگران را هم گمراه کرده‌اند. ثانیاً اشاره به عدم مشروعیت مقام و القابی می‌فرمایند که علما به خود نسبت می‌دهند. و بالاخره می‌فرمایند که علما برای منافع خویش یعنی حفظ قدرت و القاب نامبرده حتی حاضر به محاربه با خود خدا هم می‌شوند. یعنی علما را سبب گمراهی و عدم ترقی جامعه می‌دانند. پس در مرحله اول برای نوآوری می‌بایست قدرت اجتماعی و سیاسی روحانیون که سدّی در راه تجدّد بودند محدود می‌گشت.

اصولاً حضرت باب با طرز تفکری روبرو بوده‌اند، که بعضی‌ها آن را "تشیع صفوی" نامیده‌اند، زیرا آن تفکرات در زمان علمائی از قبیل محمد باقر مجلسی که در دوران صفویه می‌زیسته به اوج رسیده‌اند. در آن زمان دین مبین اسلام را به ترکیبی از خرافات و آداب و رسوم عجیب و غریب و غیر قابل اجرا یا به عبارت دیگر به تنی عاری از روح و ساختاری منجمد و راکد تبدیل کرده‌اند. طبق این تفکر در شریعت اسلام برای همه جنبه‌های زندگی عمومی و خصوصی اشخاص احکامی دقیق موجود است و دیگر به اخلاق و نیات و خرد چندان اهمیت داده نمی‌شود. به عبارت روح الله خمینی، پیغمبر اسلام «برای رفتن مستراح و خلوت کردن با زن و شیردادن یک طفل، چندین حکم خدایی و فرمان آسمانی آورده. و برای هیچ چیز کوچک و بزرگ نیست مگر این که تکلیف معین کرده...» (۲۳)

حال نگاهی مختصر به بعضی از قوانین و تعالیم حضرت باب می‌نمایم تا علت مخالفت شدید علما با آن روشن گردد.

۱- نیابت امام:

قدرت علمای شیعه بر اساس تفکر نیابت عامه است که در طی چند قرن تاریخ آن مذهب تدریجاً به وجود آمده و قوام پیدا کرده است. به طور خلاصه می‌توان گفت که چون امام دوازدهم به نظر آنها در غیبت کبری به سر می‌برد اکثر علما به این نتیجه رسیده‌اند که جانشینی برای او باید تعیین شود و بنابر این چه بهتر که خود آنها ادعای نیابت نمایند. یعنی قایل به آن باشند که در زمان غیبت امام مسئولیتهائی برای اداره امت بر عهده علما گذاشته شده

است. (۲۴) شیخ احمد احسائی ادّعا داشته که در عالم رؤیا با ائمه ارتباط برقرار می‌کند و جواب هر مسئله‌ای را از آن منبع در می‌یابد. با این ادّعا فی الواقع شیخ صدمه شدیدی به پایه قدرت علمای اصولی می‌زد، زیرا نهایت کلامش آن بود که جمیع مؤمنین باید با خود امام و یا نایب آن تماس برقرار کنند، که با عبارات از قبیل "رکن رابع" و "حرف رابع" از آن یاد می‌شد. (۲۵) بدین معنی دیگر احتیاجی به وساطت علما احساس نمی‌شود. به احتمال زیاد علت اصلی مخالفت علما با وی این ادّعا بود و نه بحثهای پیچیده لایسمن درباره عالم "هورقلیا" و لطافت اجسام در معراج و غیره. حضرت باب از همان شب اول اظهار امرشان ادّعا نیابت امام غایب را داشتند. (۲۶) و با این عبارات به نحو صریحتر و گسترده‌تر از شیخ احمد اصل مشروعیت علما را زیر سؤال می‌بردند. زیرا نه فقط در زمان وجود نایب خاص دیگر نایبان عام چندان اعتباری ندارند، بلکه بشارت قرب ظهور مهدی را نیز دادند که دیگر کاملاً هرگونه نیابت را غیر ضروری می‌نمود. البته ناگفته نماند که با سلب مقام نیابت نه فقط مقام و قدرت اجتماعی علما در خطر بود بلکه امکانات مادیشان نیز محدود می‌گردید. زیرا یکی از مسؤولیتهای نیابت را پذیرفتن خمس و زکات معرفی کرده بودند. بدین ترتیب با نفس ادّعا حضرت باب کل ساختار قدرت علمای شیعه زیر سؤال برده شد.

۲- مطلب دیگری که حضرت باب در این ارتباط در آثار اوکیه خودشان مطرح می‌فرمایند اختلافات بین علما و عدم اتحاد بین امت اسلام است. آنچه امروزه نزد علما موجود است نمی‌تواند اتحاد مسلمین را به وجود آورد تا چه رسد به وحدت همه نوع بشر. این مسئله را طبق گفته ایشان فقط با یک میزان کلی می‌توان حل نمود و آن میزان ظهور خود حضرت باب است. (۲۷)

۳- مطلبی که بحث مفصلی را می‌طلبد ولی اینجا فقط به اشاره می‌توان مطرح کرد، جهاد است. در نخستین آثار حضرت باب مثل قیوم الأسماء و کتاب الروح و در توقیعات دیگر حضرت باب می‌فرمایند که اجازه جهاد ("إذن") به مؤمنین داده شده است. (۲۸) باید در نظر گرفت که طبق عقاید شیعه فقط امام حق اعلان جهاد دارد و خیلی به ندرت در تاریخ تشیع دیده می‌شود که کسی از علما این ادّعا را کرده باشد. مثلاً کریم خان کرمانی در رساله رد باب خسران مآب می‌نویسد: "در زمان غیبت کبری به اجماع علما، جهادی

نیست. و هیچ عالمی را جایز نیست که شمشیر بکشد و جهادی کند و قشونی جمع کند. مگر در رکاب ظفر انتساب پادشاه اسلام پناه دفاع از حوزه اسلام کنند و نصرت مذهب نمایند و دفع شرّ ملل خارجه از ثغور مسلمین نمایند. و این جهاد نیست بلکه دفاع است. این هم يك دليل كفر او است." (۲۹) حضرت باب بارها می‌فرماید که "يوم الإذن" فرا رسیده است و امر به جهاد می‌فرماید و در این باره آیاتی از قرآن نقل می‌فرماید که مربوط به جهاد می‌باشند. البته حضرت باب قصد جنگ نداشتند، چنانچه از قضیه عدم حضور در کربلا و توقیعات نازله بعد از آن معلوم می‌گردد. (۳۰) ولی با نفس اعلام این حکم لطمه دیگری به قدرت علما زدند و به نحو ایما و اشاره به فرا رسیدن یوم ظهور نوید دادند.

۴- در اکثر آثار حضرت باب اشاره به این مطلب می‌شود که علما را به مباحثه دعوت می‌فرماید تا حقایق ظهور ایشان ثابت گردد. منظور حضرت باب از مباحثه نزول آیات الهی است. نوشتجات علما را که خیلی به آنها افتخار می‌کنند، مورد انتقاد قرار می‌دهند و می‌فرماید که با همه کسب علم و تفقه آثارشان نزد آثار آن حضرت اعتباری ندارند. و حال آن که کُلّ می‌بینند و می‌دانند که کُلّ علما بعد از ملاحظه کتب و تفکرها به چه مشقت‌ها یک خطبه انشاء می‌کنند. و آخر الأمر بعد از آن که در مقابل این خطبات عظیمه می‌گذاری به مثل صبیان "په" می‌گوید. خداوند حکم کند ما بین کُلّ به حق. (۳۱) نحوه مباحثه از طرف حضرت باب نیز چالشی بزرگ برای علما بود زیرا بخش دیگری از مشروعیتشان که بر اساس اعلمیتشان بود بدین ترتیب زیر سؤال برده می‌شد.

مطالبی که تا به حال ذکر شده به طور کلی چالشهایی بودند نسبت به مشروعیت قدرت علما. ولی از این گذشته حضرت باب با نزول برخی از احکامشان در همان آثار اولیه خود به مشروعیت مقام و قدرت علما حمله نموده و فی الواقع اهمّ وسائل قدرتشان را از دستشان گرفته‌اند. من جمله حکم اجتهاد را که طبق دستورات قیوم الأسماء باید با آثار آن حضرت تطابق کامل داشته باشد و اگر نه از اعتبار ساقط است: و إنّ الله قد حرم علیکم من غیر العلم الخالص من هذا الكتاب حکماً علی غیر الحق و اجتهاداً. (۳۲) [خداوند بر شما منع کرده که بدون علم خالص این کتاب حکمی را بر علیه حق صادر

کنید و یا اجتهاد نمایید.]

۵- محور و پایه نفوذ علما در جامعه، نماز جمعه است که در آن اغلب مؤمنین تجمّع نموده تحت رهبری "امام جمعه" به عبادت مشغول می‌شوند و بعد از آن به بیانات آن امام گوش فرا می‌دهند. اگر چه در اوایل تاریخ تشیع پیش‌نمازی کردن و خواندن خطبه منوط به اجازه صریح امام دوازدهم بود که می‌بایست یا خود آن خطبه را می‌خواند یا کسی را برای انجام این وظیفه تعیین می‌نمود ولی چون این کار در حالت غیبت امام عملی نبوده است فعلاً امام جمعه‌ها "موقتاً" تعیین می‌شوند. حضرت باب در کتاب *الروح* که از آثار دوره اولیّه می‌باشد حقّ پیش‌نمازی در هنگام نماز جمعه را منوط به اجازه خودشان می‌داند. در این باره می‌فرمایند: *و إنّ الذین یقرئون صلوة الجمعة بغير حکم من لدی ولا وصف من ذکری أولئك هم الغافلون*. (۳۳) البتّه در شریعت بیان که بعداً وضع شد دیگر اصلاً حکم نماز جماعت به جز در هنگام ادای صلات میّت برداشته شده است. (۳۴) و همچنین سایر رسومی که با آن نماز ارتباط دارد. مثلاً صعود بر روی منابر: نهی شده از صعود بر منابر، و امر شده استواء بر اعراش یا سریر یا کرسی تا آن که از شأن و قر بیرون نرفته. و اگر محلّ اجتماع است بر تختی کرسی گذارده که کلّ توانند استماع نمود کلمات حقّ را. (۳۵)

۶- امر بسیار مهمّ دیگری منع از اعتراف به گناهان است که از لحاظ روانشناسی وسیله بسیار موفقی برای تأمین قدرت روحانیون بوده است. چنانچه در مسیحیت این امر تا به امروز همچنان رایج است. در این باره حضرت باب می‌فرماید (باب چهاردهم از واحد هفتم): اذن داده نشده استغفار نفسی نزد نفسی در لیل. و در یوم قیامت عند من یظهره الله أو ما اذن جایز است. و الاّ استغفار باید کرد خدا را در هر حال ما بین خود و او. یعنی در ایام ظهور مظهر الهی می‌توان پیش او طلب مغفرت نمود و اگر نه این امر اختصاص به خداوند متعال دارد.

۷- مطلب دیگری که ادعای برتری روحانیون بر سایر افراد جامعه از آن منشأ می‌گرفته علم و تحصیلات آنها بوده. به خصوص شناخت زبان عربی که در اسلام لسان وحی الهی است و اکثر اهل ایران از فهمش عاجز بوده‌اند. علما بحث‌های مفصّل و ملال آوری در باره مسائل صرف و نحو و قواعد عربی

نموده‌اند. حضرت باب این نوع بحثها را نهی فرموده و می‌فرمایند: و نهی شده از انشاء ما لا یُسمَن و لا یغنی، مثل اصول و منطق و قواعد فقهیه و حکمیّه و علم لغات غیر مستعمله و ما یشبه هذا و ما قد فصل فی الصّرف و التّحو. فإنّ قدر ما یکتفی للمتأدّیین ما یعرف الفاعل و المفعول و ما دونهما من شئونهما، إذ دون ذلك لن یغفر الله العبد إذا اشتغل به. [مضمون بخش عربی: برای ادبای اهل بیان علم به فاعل و مفعول و قواعد مربوط به آن کفایت می‌کند ولی خداوند کسی را که بیش از آن خودش را به این امور مشغول سازد نخواهد بخشید.] بنا بر این حضرت باب نه فقط بحثهای لغوی بلکه تمام بحثهای اعتقادی و فلسفی را اگر بی ثمر باشند نیز منع می‌فرمایند. البته باید نمونه‌هایی از این بحثها را در نظر گرفت تا بتوان فهمید که مقصود حضرت باب از "لا یسمن و لا یغنی" چه بوده است. مثلاً بحثها در باره کیفیت جنّت و حوریه‌ها و چگونگی جماع کردن با آنها و اینکه آیا اجنّه و ملائکه مؤنث یا مذکرند و یا درباره فضایل ائمه اطهار و علم خدا به جزئیات و یا کلیات و همچنین موارد بسیار نامربوط فقهی. اگر چه بعضی از این اعتقادات برای مؤمنین می‌توانسته دارای اهمیّت باشند ولی ثمری برای جامعه بشر نمی‌توانستند داشته باشند. حضرت باب از همان ایام اول با این گونه تفکرات مخالفت می‌کردند و این تفکر علمای آن زمان را مورد انتقاد قرار می‌دادند و از سنت رایج آن زمان بریده، استقلال ادعای خودشان را ثابت فرمودند. در قیوم الأسماء خطاب به علما می‌فرمایند: یا معشر العلماء! إنّ الله قد حرّم علیکم بعد هذا الكتاب التّدیس فی غیره و علّموا الناس أحكام الكتاب و أعرضوا عن الباطل الکتب المجتّهة فیکم... (۳۶) [مضمون: ای علما! خداوند بعد از نزول این کتاب شما را از تدریس کتب دیگر منع کرده. احکام این کتاب را به مردم یاد بدهید و از کتبی که بین شما است اجتناب جوید.] و در بیان فارسی (باب دهم از واحد چهارم) حضرت باب برای تبیین استقلال ظهورشان تمام بحثهای نام برده را منع می‌فرمایند چنانچه می‌فرمایند: لا یجوز التّدیس فی کتب غیر البیان إلّا إذا أنشئ فیہ ممّا یعلّق بعلم الکلام. و إنّ ما أخترع من المنطق و الأصول و غیرهما لم یؤذن لأحد من المؤمنین. [مضمون: در علم کلام تدریس کتابی جز آثار بیان مجاز نیست، مگر کتبی که در ظلّ بیان نوشته شده‌اند. و آنچه که در

علم منطق و اصول و غیره در آورده‌اند برای اهل بیان جایز نیست.] و برای اثبات بیشتر این مطلب حضرت باب حتی می‌فرمایند که کتبی را که در ظلّ بیان نوشته نشده‌اند باید محو نمود. (۳۷) و به این حقیقت اشاره می‌فرمایند که در هر ظهور کتاب و شریعت ظهور سابق نسخ می‌گردد، دیگر تا چه رسد به کتبی که مردم آنها را نوشته‌اند. می‌فرمایند: *فی حکم محو کلب الکتب کلّها إلّا ما أنشئت أو تُنشى فی ذلک الأمر...* در جائی که کتب منسوبه الی الله در نزد هر ظهوری حکم بر ارتفاع آن شود، چگونه است حکم کتب خلق که در نزد آن کتب شبحی است در مرآت بالنسبة به شمس. (۳۸)

۸- علما قابلیت فهم و درک و شرح و تفسیر قرآن را مختصّ به خود می‌دانستند. به خصوص در تشیع که امت را به طور کلی به دو بخش تقسیم کرده‌اند یعنی به "مقلدون" و "مجتهدون". (۳۹) مثلاً کریم خان کرمانی در رساله ردّ باب خسران مآب می‌نویسد: "هر کس طالب مسائل دین خود است پیش ما است بیاید از ما بگیرد. چرا که این مسائل پیش ما یافت می‌شود. نه پیش بقال و نانبالکذا فی الاصل...". (۴۰) در بیان فارسی (باب دوم از واحد دوم) حضرت باب حقّ تفسیر را محدود به مظهر الهی می‌فرمایند: و جایز نیست تفسیر بیان آلا به آنچه تفسیر شده از نزد شجره او. یعنی شخصی یا گروهی حقّ برتری در تفسیر کلام الهی را ندارد.

۹- موضوع دیگری که بسیار جالب توجه است برخورد علما با پیروان ادیان و مذاهب دیگر و حتی با دشمنان خود در بین شیعیان است. علما می‌توانستند با صدور فتوای قتل به دست پیروانشان دشمنان خود را از زندگی ساقط نمایند. در این باره حکم حضرت باب چنین است: و خداوند اذن نفرموده که کسی در بیان فتوای قتل کسی را دهد در هیچ حال و در هیچ شأن و در هیچ مورد. اگرچه در بین خود مخالف در شؤونات علمیّه ظاهر گردد که بر احدی نبوده و نیست بلکه بر خدا است فصل و حکم. شماها را ای خلق منکوس چه حدّ است که فتوی بر قتل نفسی دهید؟ (۴۱)

باید دانست که "تکفیر" وسیله بسیار قدرتمندی در دست علما بوده و آن را گاه بر علیه دیگران و گاه بر علیه همدیگر به کار می‌بردند. زیرا در اسلام وقتی کسی از دینش برگردد مهدور الدّم می‌شود و علما با تکفیر فی الواقع نه

فقط آبروی مخالفین خود را می‌توانستند ضایع کنند بلکه به مرگ نیز تهدیدشان می‌کردند. حضرت باب در این مورد می‌فرمایند: ردّ یکدیگر نکنند زیرا که هر کس داخل در بیان شد مؤمن است. در هر مقام که واقف هست خوب است. و اگر نفسی در بیان ردّ نفسی از اهل بیان کند بر او واجب می‌گردد نود و پنج مثقال از ذهب... مراد خداوند از این حدّ این است که کسی جرئت نکند در بیان که ردّ نفسی کند به ذکر دون ایمان. (۴۲)

۱۰- در ارتباط با احکام شیعه نسبت به پیروان مذاهب دیگر بحث نجاست مطرح می‌شود. در بین هندوها و زرتشتیان و یهودیان و شیعیان اعتقاد بر آن است که غیر مؤمنین "نجس" یعنی ناپاک هستند. و این ناپاکی البته به معنی عدم رعایت نظافت نیست. بل ناپاکی ذاتی است. شخصی می‌تواند دارای نظافت بدنی کامل باشد ولی باز نجس حساب شود در صورتی که شخصی دیگر ممکن است از سر تا پا گل آلود باشد اما او را نجس ندانند. هر مؤمنی که با شخصی یا شیئی نجس برخورد کند باید آداب و رسوم مخصوصی را طی نماید تا دوباره "پاک" گردد. حضرت باب نه فقط اجازه رفت و آمد با غیر اهل بیان را در مورد تجارت مجاز می‌دانند. (۴۴) بلکه حکم نجاست را که هیچ اساسی در قرآن کریم ندارد (۴۵) کلاً به نحو غیر مستقیم باطل می‌فرمایند. در باب چهاردهم از واحد پنجم می‌فرمایند: ...المُطَهَّرَاتُ أَنْوَاعٌ وَ هِيَ التَّرَابُ وَ الْهَوَاءُ، ثُمَّ الْمَاءُ وَ التَّرَابُ، ثُمَّ كِتَابُ اللَّهِ، ثُمَّ التَّقَطَّةُ وَ آثَارُهَا، ثُمَّ مَا قَدْ ذُكِرَ اللَّهُ عَلَيْهِ سِتَّةٌ وَ سِتِّينَ مَرَّةً وَ، مَا يَجْفَقُهُ الشَّمْسُ وَ مَا يَتَبَدَّلُ كَيُنَوِّتَهُ، ثُمَّ كُلٌّ مِّنْ يَدْخُلُ فِي ذَلِكَ الدِّينِ فَإِذَا يُطَهَّرُ وَ كُلٌّ مَا تُسَبُّ إِلَيْهِ، ثُمَّ مَا نَزَلَ مِنْ أَيْدِي غَيْرِ أَهْلِ ذَلِكَ الدِّينِ إِلَى أَيْدِي أَهْلِ الدِّينِ فَإِنَّ قَطْعَ التَّسْبِطِ عَنْهُمْ وَ إِثْبَاتَ النَّسْبَةِ إِلَيْهِمْ يَطَهَّرُهُ. این بیانات مسلماً به مثابه نسخ حکم نجاست هستند چنانچه کمتر چیزی را می‌توان تصور نمود که این احکام مطهّرات شاملش نباشد. و از این گذشته همان که حضرت باب می‌فرمایند که مؤمن مُطَهَّر است فی الواقع احکام نجاست را عملاً باطل اعلام می‌فرمایند. زیرا نجاست فقط در موقعی مطرح می‌گردد که مؤمنی دستش به شخصی یا شیئی نجس بخورد. ولی اینجا عکس این حکم آمده زیرا با نفس این که مؤمنی نجسی را لمس کند آن نجس پاک می‌گردد، نه پاک نجس. (۴۵) یعنی دیگر احتیاج به اعمال و رسوم خاصی جهت از بین بردن نجاست نیست. همچنین جالب توجه است که حضرت باب نجاست را بر خلاف معنی متداول

اسلامیش با نظافت مرتبط می‌سازند. زیرا که مثلاً آب را مطهر می‌نامند، به خصوص آب جاری را. (۴۶) در نسخ جزئیات دیگر احکام نجاست نیز بیاناتی موجود است و در این ارتباط است که می‌فرمایند: اصل می‌رود، چگونه که فرع باقی ماند؟ اَنْ يَا عِبَادَ اللَّهِ فَاِتَّقُون. (۴۷)

۱۱- در برخی از احکام بیان برای جلوگیری احتمالی از سوء استفاده‌هایی که امکان دارد از اعتقادات مردم برای کسب ثروت بشود، فروش تکه‌های چوب و سنگ و خاک و غیره از مقامات مقدسه را به نام "تبرک" نهی می‌فرمایند. حضرت باب در این باره می‌فرمایند: و آنچه امروز بقیع هست فوق ارض از برای کسی اذن نیست تصرف کند الا آن که در همین بقیع مرتفعه صرف کند، زیرا که مال خود این بقیع هست. (۴۸) مسئله دیگر فروش زمین در اطراف اماکن مقدسه است که آن را نیز نهی فرمودند. (۴۹)

البته هدف اصلی این احکام را نباید فقط در سلب قدرت علمای آن زمان دانست. زیرا حضرت باب جنگ و جدال را منع فرمودند و موردی در بیان فارسی زیارت نشد که تشویق بر انقلاب و غصب قدرت نماید. بنا بر این مقصود اصلی احکام حضرت باب مخالفت با علما نبوده است بلکه بیشتر مقصود آن بوده است که در بین امت بیان اشتباهات دوران گذشته تکرار نشوند و جالب توجه است که حضرت بهاءالله اگر چه احکام محو کتب و غیره را رفع فرمودند بعضی از احکام ذکر شده نیز تأیید گردیدند، من جمله تحریم نماز دسته جمعی و صعود بر منابر و نسخ حکم نجاست.

بخشی از سایر احکام بیان

اکنون اشاره ای مختصر به بعضی از احکام دیگر شریعت بیان می‌گردد تا کاملاً مشخص گردد که حضرت باب مؤسس آیین مستقلی بوده‌اند و در همه زمینه‌ها قوانین و تعالیم جدیدی را وضع فرموده‌اند. من جمله احکامی که مربوط به عبادات و یا احکامی که مربوط به امور اجتماعی است می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

در اوایل ظهور حضرت باب اگر چه به حسب ظاهر هنوز احکام اسلام رعایت می‌شد ولی در عین حال به دستور حضرت باب اذان تغییر یافته بود. (۵۰) در بیان فارسی امر به صلوات است و اگر چه متن و دستور العمل این

صلوات تا به حال زیارت نشده است (۵۱) ولی از اشارتی که در بیان فارسی موجود است می‌توان کاملاً پی برد که مقصود صلاتی دیگر از صلوات اسلامی بوده است. چنانچه قبله را نیز تغییر داده‌اند. (باب نوزدهم از واحد هفتم).

- جزئیات احکام روزه (صوم) در دوره بیان تبدیل یافته است (باب هجدهم از واحد هشتم).

- احکام ارث کاملاً عوض شده‌اند (باب دوم از واحد هشتم).

- اکثر احکام نکاح (باب هفتم از واحد ششم) و طلاق (باب پانزدهم از واحد هشتم) مخصوص به دوره بیان می‌باشند و مخصوصاً تأکید بر آن شده است که ازدواج منوط به رضایت طرفین است. (۵۲)

- آداب حج و ارتفاع اماکن مقدسه که منتسب به حضرت باب و بعضی از اصحاب دوره بیان می‌باشند از باب دوازدهم از واحد چهارم تا باب دوم از واحد پنجم و ابواب دیگر به این امر اختصاص دارند.

- تأسیس تقویم جدید به نام تقویم بدیع (باب سوم از واحد پنجم).

- احکام مربوط به میت و کفن و دفن و صلوات میت (باب یازدهم و

دوازدهم از واحد پنجم، باب یازدهم از واحد هشتم، باب نهم از واحد نهم)

- تعیین واحدهای جدید پولی (باب نوزدهم از واحد پنجم) و مجاز

دانستن بهره که در اسلام حرام بوده است. (باب هجدهم از واحد پنجم)

- رسم اسلامی که در هنگام روبرو شدن با هم دیگر "سلام علیکم" و در

جواب "علیکم السلام" می‌گویند در بیان فارسی به این نحو تبدیل شده است:

آقایان "الله اکبر" و در جواب "الله اعظم" می‌گویند و خانمها "الله اجمل" و در

جواب "الله ابهی" (باب پنجم از واحد ششم).

- تجدید اسباب بیت در هر نوزده سال یک بار اگر مقدور باشد (بیان

عربی، باب چهاردهم از واحد نهم). و تجدید کتب در هر ۶۶ [الله] سال یا در

هر ۲۰۲ [ربّ = علی محمد] سال (باب اول از واحد هفتم). رمز این امر را

می‌توان در آمادگی برای تغییر و تحوّل دایم و لزوم حاضر بودن برای ترک

اسباب دنیوی دانست.

- امر به تشکیل پُست جهت رساندن سریع اطلاعات و مکاتبات به کلیه

ساکنین کشور. طبق دستور حضرت باب پست باید در دسترس عام قرار گیرد

تا همه از منافع آن بهره مند گردند. این امر دارای اهمیت بسیاری است زیرا

کمک در جهت توسعه معلومات اجتماع می‌نماید. در باب شانزدهم از واحد چهارم بیان فارسی می‌فرمایند: و لایق است بر سلطانی که در ملک او حَرَم الله هست، بل بر هر صاحب ملکی لایق است، که در حدود بلاد خود در کلّ قطع آن از اوّل تا آخر آن عمّال گذاشته، که اخبار خطوط آن ارض را از طرفی به طرفی رسانده. چنانچه در ارض فرنگ این نظم با کمال علوّ منظم است و اخبار چندین ماه را به لیالی و ایّام معدوده مطلع می‌گردند. ولی این امر را عامّ فرماید که کلّ بتوانند این نوع کسب خبر کنند... تا عامّ نگردد سرایت به خدام آن درگاه نمی‌کند مگر وقتی که کلّ سیل وصول از برای آن داشته باشند. و الاّ امروز هم چاپار هست در نزد صاحبان حکم ولی چه ثمر که مستضعفین را سیلی بر آن نیست.

- امر به تأسیس چاپخانه و استفاده از آن جهت اطلاع رسانی و انتشار آیات الهی. اگر چه در زمان عباس میرزا توسط قائم مقام فراهانی اوّلین چاپخانه در ایران تأسیس شده بود و در پی آن مطبعه‌های دیگری منجمله مطبعه منوچهر خان معتمد الدوله به وجود آمده بود. ولی هنوز آن طوری که باید و شاید از آنها استفاده نمی‌شد. جالب توجه است که اوّلین کتابی که در ایران چاپ شد "رساله اجتهادیه" بود حضرت باب در باب اوّل از واحد هفتم بیان فارسی می‌فرمایند: چه خوب صنعتی است چاپ از برای ارتفاع کلمات او و تکثّر آثار او. و در باب هفتم از واحد هشتم: فی الجاپ و الأمر به. ملخص این باب آن که اذن داده شده چاپ در بیان و آنچه در ظلّ او انشاء شود بر طبق او.

- درباره راه و روش در تبلیغ امر الله حضرت باب با این بیانات اشاره می‌فرمایند: ولی سبیل هدایت از روی حبّ و رأفت بوده، نه شدّت و سطوت (باب شانزدهم از واحد دوّم).

- تحریم تنباکو و مواد مخدّر (باب هفتم و هشتم از واحد نهم).
 - در منع از آزار حیوانات می‌فرمایند (باب شانزدهم از واحد ششم): و اگر در منزلی بر حیوانی مشقتّ شود طلب نعمت می‌کند از خداوند بر مالک خود. در هر حال باید ملاحظه نمود حدّ هر حیوانی را که بعد از ورود مالک او در بیان، غیر از اخفّ از تحمّل بر او وارد نسازد. که نفعی که از آن

بر می‌دارد از برای او ثمری نمی‌بخشد.

- احکامی نسبت به تعلیم و تربیت اطفال وضع شده‌اند که دارای اهمیت بسیار می‌باشند. مثلاً دستور می‌دهند که معلّم بچه‌ها را کتک نزند. در باب یازدهم از واحد ششم می‌خوانیم: لا يجوز ضربُ المعلمِ الطّفلَ أزيدَ من خمسة خفيفة، و قبل أن يبلغَ خمس سنين فلا يجوز الضرب مطلقاً. و بعد فلا يجوز أزيد من خمسة، لا على اللحم بل يضرب على اللباس. و إن يزيدنّ على الخمسة أو يضرب على اللحم يُحرّم عليه التقرب إلى زوجته تسعة عشر يوماً حتّى و إن نسي. و إن لم يكن له من قرين فلينفق لمن ضربه تسعة عشر مثقالاً من ذهب. [مضمون: بچه‌های زیر پنج سال را ابدأ نباید کتک زد. و بچه‌های دیگر را فقط با پنج ضرب بسیار خفیف و آن هم فقط روی لباس. و اگر کسی بچه ای را بیش از پنج بار یا روی غیر لباس کتک بزند همسرش نوزده روز بر او حرام می‌گردد یا اگر مزدوج نباشد نوزده مثقال طلا باید ادا کند. حتّی اگر این عمل از روی عدم آگاهی یا فراموشی انجام شده باشد.] و در ادامه همان باب نیز می‌فرمایند که اطفال باید در ایّام عید اجازه بازی کردن را داشته باشند: و قد أذن الله للصبيان التلاعب في أيام العيد بما في أيديهم. و در باره مهر و محبتی که باید نسبت به اطفال نشان داد می‌فرمایند که اعظم عبادت خدا محبت به همسر و به خصوص اطفال می‌باشد که خدا آن را عبادت خویش خوانده (باب نوزدهم از واحد چهارم): و آنچه مایه تقرب ایشان است رضای اقران خود و حبّ ذریّات ایشان. که اگر نفسی آنچه تواند بر ذریّه خود قبل از تکلیف، اظهار لطف و رحمت نماید اعظم است از برای او از هر طاعتی که به او تقرب جوید به سوی خداوند خود. و خداوند امر فرموده والدین را که در حقّ ذریّه خود با منتهای حبّی که ممکن است در حقّ ایشان ظاهر سازند و آن را حبّ خود خوانده. در بابی از لوح هیکل الدّین (باب دهم از واحد ششم) دستور می‌دهند که بچه‌ها را هرگز نباید به حال خود یا تنها گذاشت و دائماً باید تشویقشان نمود. و همچنین امر می‌فرمایند که بچه‌ها را روی صندلی نشانند (۵۳) و در تعلیم و تربیتشان به علوم و خطوط کوشا باشند و حدّ اقلّ تا سنّ یازده سالگی، که سنّ بلوغ در دوره بیان تعیین شده است، با خوش رویی و رأفت تامّ عمل نمایند: و أنتم الصّبايا على الكرسي تجلسون. و بما يشوقونهم

بهم یسلکون- و أنتم قبل أن یکملَ البهَّاج [۱۱] بهم لثَّحسِنون، ثمَّ العِلْمَ و الخِطَّ الشکستة لهم لثَّعَلْمون- و انتم صبایاکم وحدهً أبداً أبداً لا تجعلون. جالب توجه است که حضرت باب در تعلیم و تربیت فرقی بین پسران و دختران نمی‌گذارند، در صورتی که علمائی مثل شیخ فضل الله نوری که چندین دهه بعد از حضرت باب می‌زیسته، با تأسیس مدرسه بنات مخالفت شدید می‌کردند. (۵۴)

- اگر چه بیان صریح درباره تساوی حقوق زن و مرد چنانچه در آثار بهایی یافت می‌شود در دوره بیان زیارت نشده است. ولی آیات و دستوراتی موجود است که نسبت به آن زمان دلالت بر بزرگداشت مقام زنان داشته است. در یکی از آثار اولیه شان حضرت باب می‌فرمایند: و سلوک کن با نساء خود به احسن سبیل محبت. که نساء مؤمنه اوراق شجره کافورند در جنت. و میازار ایشان را به طرف عینی که به قدر همین طرف محبوب از حکم الله خواهی بود. (۵۵) آیات بیان فارسی قبلاً نقل شد که در آن می‌فرمایند محبت به همسر و اطفال بزرگترین عبادت خدا است. و البته در احکام دیگر نیز می‌توان دید که حضرت باب احترام به زنان را امری مهم می‌دانستند. مثلاً می‌فرمایند که مسافرت باید اگر مقدور باشد به همراه همسر انجام گیرد. (۵۶) سخن و نگاه و همشینی را بین زن و مرد بابی ("دوائر و هیاکل این طایفه") مجاز می‌دانند چنانچه در بیان فارسی (باب دهم از واحد هشتم) می‌خوانیم: اذن داده شده هر نفسی که در طایفه تربیت کرده شود بر نظر و تکلم، سواء آن که بر هیکل هیکل باشد یا دایره و در وقت احتیاج اذن داده شده تکلم مرء با مرئه به قدری که کفایت کند در ظهور ثمر. و اگر از بیست و هشت کلمه تجاوز نشود اقرب به تقوی است. و اگر مفید نیافتد زیاده اذن داده شده. و در لوح هیکل الدین می‌فرمایند (باب نهم از واحد هشتم): من ربی فی طائفة من ذکرٍ او أنثی حلّ لهم التظر و الکلام و الجلوس. در مجاز بودن "نظر" می‌توان اشاره ای به عدم حکم حجاب تصوّر نمود. در لوح هیکل الدین (باب هفتم از واحد هشتم) می‌فرمایند که نسوان در وقت ادای نماز نباید مجبور باشند موهای خود را بپوشانند: و أنتم النساء عن ظهور شعراتهن لا تنهون. در بعضی از موارد شرع نیز تسهیلات و امتیازاتی برای خانمها قایل هستند، چنانچه حیج ایشان فرض

نیست بلکه امری است اختیاری. (۵۷)

خلاصه

دیانت بابی را باید دیانتی مستقل که واضح شریعتی جدید بوده است دانست، نه گروهی اصلاح طلب یا منشعب از اسلام. کتاب بیان فارسی حاوی احکامی است که برای آن دوران بسیار پیشرو و مترقی و برای جامعه ضروری و مفید بوده است. به طور کلی حضرت باب دو هدف عمده را مد نظر داشتند. نسخ قوانینی که دیگر در مصاف با ضروریات جامعه از کار آمدی لازم برخوردار نبوده‌اند و از طرف دیگر وسیله‌ای در خدمت جمعی از روحانیون آزمند شده بودند. با نسخ آن احکام این وسیله از دست روحانیون خارج و بدین ترتیب نفوذ آنها در جامعه محدود گردید. و با وضع احکام جدیدی، که برخی از آنها تا به آن روز نه تنها مورد توجه نبوده بلکه جزو محرمات بوده است، علل شکوفایی افکار جدید فراهم و راه به سوی تجدد باز گردید، مانند احترام به حقوق زنان، تعلیم و تربیت کودکان و حتی آزار نرساندن به حیوانات و سایر احکام که می‌توانست جامعه ایران را دگرگون سازد.

اما هدف اصلی حضرت باب را باید در هموار کردن راه برای ظهور بعدی دانست که طبق آیات بیان فارسی در هر لحظه‌ای امکان داشت ظاهر گردد. از این رو بسیاری از احکام حضرت باب حالت رمز و استعاره (Symbolic) دارند و یا جهت نسخ آداب و رسوم گذشته نازل شده‌اند. با ظهور حضرت بهاءالله برخی از قوانین حضرت باب مورد تأیید و برخی نسخ گردیدند. قوانین جدیدی هم وضع گردیدند مثل معاشرت با همه مردم بدون در نظر گرفتن اعتقادات آنها، نهی مطلق از نجس دانستن دگر اندیشان و حتی تشویق به تماس با آنها و احترام به کرامت انسانی. و بدین ترتیب امکانات رشد و شکوفایی و تجدد در همه زمینه‌ها فراهم گردید. بنا بر این دو امر بابی و بهایی به هم آمیخته و جدایی ناپذیرند.

یادداشتها:

۱- هیكل الذین باب پانزدهم از واحد هشتم: کتیب علی الآباء و الأمهات ازدواج ذریاتهن إن یقدرن بعد إحدى عشر سنه. و إن لم یقدروا علی من یقدر من أولى قرابته فی الكتاب.

۲- خاطرات منتشر نشده جناب بدیع بشروئی، نقل شده در اثر ابو القاسم افغان: عهد اعلى (اوکسفورد، ۲۰۰۰)، ص ۴۱

۳- مثلاً ن.ک. به صحیفه عدلیه، ص ۳۱.

۴- باب هفتم از صحیفه بین الحرمین به آداب زیارت اختصاص دارد. در کتاب الروح سورة ۲۴۷ و در زیارة الجامعة الکبیرة از آثار اولیة حضرت باب (مجموعه محفل ملی شماره ۵۰، ص ۳) نیز بیاناتی در تأیید این مطلب یافت می شود.

۵- قیوم الأسماء، سورة الطیر (۸۶)

۶- رساله فی علم النحو (مجموعه محفل ملی شماره ۶۷)، ص ۱۲۱

۷- صحیفه عدلیه، ص ۱۲

۸- در مراحل بعدی حضرت اعلى به این امر ادامه داده اند و در بسیاری از آثارشان کلمات جدیدی را خلق فرموده اند. ن.ک. به مقدمه کتاب الدلائل السبعة و کتاب پنج شأن و کتاب الأسماء و توفیعات حروف حی. بسی واضح است که بر اثر انقلاب روحانی منبعث از ظهور حضرت باب تغییرات کلی همه جوانب حیات بشری را فرا گرفته است، من جمله ادبیات و سبک نگارش را. درباره خصوصیت‌های سبک حضرت باب ن.ک. به مقاله دکتر وحید بهمردی، مقدمه ای در باره سبک و سیاق آثار مبارکه حضرت نقطه اولی (خوشه‌ها ج ۶، لاندگ ۱۹۹۵). در بعضی از آثار منسوب به جناب قدوس این امر به درجه اقصی رسیده زیرا کلماتی را به کار می برند که کاملاً مخالف قواعد زبان عربی می باشند مثل " یقشعرت " و یکفهرت " و "یتلثنت" (نسخه خطی). در آثار جناب طاهره نیز مواردی از این قبیل یافت می شود. ن.ک. به مقاله دکتر محمد افغان، آثار مشور طاهره (خوشه‌ها ج ۳، لاندگ ۱۹۹۲) ص ۹۱ و ۹۲.

۹- کریم خان کرمانی رهبر گروهی از شیخیان پس از وفات سید کاظم و دشمن سرسخت بایان در سال ۱۲۶۱ ه.ق. یعنی تقریباً یک سال بعد از اظهار امر حضرت باب رساله ردیه ای به نام ازهاق الباطل تدوین نمود (چاپ شده در کرمان، ۱۳۹۲). او در این رساله با توجه به مطالب قیوم الأسماء به این نتیجه می رسد که حضرت باب شریعت اسلام را نسخ کرده اند و ادعای مقام رسالت و مظهریت دارند. و به بسیاری از آیات آن اشاره می کند. به محاکمه ملأ علی بسطامی حرف حی نیز در اثبات این مطلب می توان اشاره نمود. ن.ک. به مقاله دکتر موزان مؤمن، محاکمه ملأ علی بسطامی (پژوهشنامه شماره ۳، دانداس ۱۹۹۷) [ترجمه از انگلیسی].

۱۰- در باب هشتم از واحد سوم بیان فارسی به بیاناتی درباره معنی این بسمله جدید بر می

خوریم. در اسلام رسم است که نه تنها کتابی و نوشته ای بلکه هر کاری را با «بسم الله» شروع نمایند. حضرت باب در بیان فارسی این امر را نیز تغییر دادند. در باب دوم از واحد هفتم می فرمایند: ملخص این باب آنکه هیچ عملی عمل نمی گردد الا آنکه لله واقع شود. و از این جهت امر شده که هر عاملی حین عمل گوید: اِنِّیْ لَاعْمَلُنْ هَذَا لِلّٰهِ رَبِّ السَّمَوَاتِ رَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ مَا یُری و ما لا یُری ربّ العالمین.

۱۱- اعتقاد به پایان نیافتن فیض الهی پیش بسیاری از فلاسفه اسلام موجود بوده است و حضرت باب آن را تأیید فرموده اند. ن.ک. به تفسیر سوره العصر (مجموعه محفل ملی شماره ۶۹)، ص ۳۲، ۵۱ و نیز به بندهای ۱۲۴، ۱۳۴، ۳۴۸ از رساله فی اثبات النبوة الخاصه و توضیحات مربوط به بند ۲۶۶ منتشر شده در کتاب

he Shaykhi und Babi-Theologie Leiden 2004

۱۲- باید توجه داشت که حضرت بهاء الله با اظهار امرشان در بغداد این هیجان را فرو نشانند. زیرا یکی از فرمایشاتشان در آن روز آن بود که تا قبل از هزار سال دیگر هیچ مظهر الهی ظاهر نخواهد شد: «در یوم اول که جمال قدم بر عرش اعظم در بستانی که به رضوان نامیده شد مستوی، لسان عظمت به سه آیه مبارکه نطق فرمود. یکی آن که سیف در این ظهور مرتفع است. و آخر قبل از الف سنه هر نفسی ادعا نماید باطل است، و سنه سنه کامله است، تفسیر و تأویل در این فقره حرام است. و ثالث، حقّ - جل جلاله- در آن حین بر کلّ اشیاء به کلّ اسماء تجلی فرمود (مجموعه محفل ملی شماره ۴۴، ص ۲۲۵).

۱۳- بیان فارسی، باب سیزده از واحد ششم.

۱۴- مثلاً حکیم ناصر خسرو متفکر بزرگ اسماعیلی که در قرن پنجم هجری می زیسته این بیت را سروده است: مردکی را به دشت گرگ درید × زو بخوردند کرس و زاغان × این یکی زیست در بن چاهی × و آن دگر رفت بر سر کوهان × این چنین کس به حشر زنده شود؟ × تیز بر ریش مردم نادان.

۱۵- بعضی ها قائل به آن هستند که شیخیه از قبل اعتقاد به معاد روحانی داشته ولی ظاهراً این حرف نادرست است. اگر چه شیخ احسانی تعبیر جدیدی از معاد و قیامت نمود که بسیار پیچیده و از حدّ این مختصر بیرون است (ن.ک. به رسائل الحکمة، بیروت ۱۹۹۳، ص ۹۶ به بعد) ولی به معاد روحانی به تمام معنی قایل نبوده. وی اعتقاد به آن داشت که بشر دارای چند جسم "لطیف" و "کثیف" است. و فقط جسم لطیف در روز قیامت زنده می گردد. جالب توجه است که شیخ احسایی ملأ صدر را تکفیر و سخت مورد انتقاد قرار می دهد زیرا وی را منکر معاد جسمانی می داند (همان مأخذ، ص ۲۲۸ و همچنین در کتاب شرح العرشیه). معاصرین شیخ احمد به نفس این دلیل به او اعتراض نمودند ولی به نظر می رسد که بهانه ای بود برای سرپوش گذاشتن بر سر موضوع اصلی تعلیم شیخ که فی الواقع تفکر نیابت عامه بوده و قدرت تازه پا گرفته علمای اصولی را زیر سؤال می برد. سید کاظم رشتی چند رساله در دفاع از اعتقادات معلّم بزرگوارش تدوین نمود. مفصلترین آنها که به امر معاد و قیامت اختصاص دارد رساله کشف الحقّ می باشد که نسخه ناکامل آن به خطّ خود ایشان

موجود است و اخیراً متن کامل آن رساله نیز به طبع رسیده است (بیروت ۱۴۲۱ ش). در آن رساله سید کاظم بارها به تصریح می گوید که آنچه شیخ احسانی در باب معاد و قیامت گفته مطابق اقوال علمای شیعه است و هر که به دون آن قایل به آن بزرگوار افترا بسته است و یا دچار سوء تفاهم در عبارات شیخ شده. ممکن است که شیخ و سید در بیانات خود تقیه و کتمان به خرج داده باشند، ولی آنچه که معلوم است حضرت اعلیٰ با این همه لطفی که نسبت به شیخ و سید داشتند و در آثار اولیه‌شان عبارات آنها را نقل و تأیید می فرمودند ولی اشاره ای به اجسام و اجساد و "هورقلیا" و سایر اعتقادات شیخ در این مورد نفرمودند. و به هر حال بیان فوق دلیل آن است که حضرت باب کسی را در طول تاریخ شیعه نیافتند که مسئله را به نحو مورد نظر خودشان فهمیده و بیان کرده باشد.

۱۶- کریم خان کرمانی در رساله ردّ باب خسران مآب (ص ۵۰) نیز به این حکم اشاره می کند و آن را مورد انتقاد قرار می دهد.

۱۷- خود ادعای حضرت باب بیان این مطلب است. شیعیان قرن‌ها منتظر مهدی بودند که ۱۲۰۰ سال پیش به دنیا آمده و از آن پس در غیبت به سر می برد تا یومی از ایام ظاهر شود. وقتی حضرت باب صراحتاً ادعای قائمیت فرمودند بعضی‌ها از ایمان برگشتند و برخی‌ها قایل به بداء شدند زیرا ظهور ایشان با تصوّرات و انتظارات بیش از هزار ساله مغایرت تام داشت. اگر چه اکثر علما در آن متفق القول هستند که در امر ظهور قائم بدائی حاصل نشود ولی حدیثی در کتاب الاصول من کافی (تهران ۱۳۸۸ ق، ج ۱، ص ۳۶۸) که از کتب اربعه اهل تشیع به حساب می آید جالب توجه است: قال أبو جعفر: ...فإذا حدّثناکم الحدیث فجاء علی ما حدّثناکم [به] فقولوا: صدق الله، و إذا حدّثناکم الحدیث فجاء علی خلاف ما حدّثناکم به فقولوا: صدق الله تؤجروا مرتین. [اگر امر مطابق اقوال ما ظاهر شد آن را تصدیق نمایید. و اگر بر خلاف قول ما ظاهر شد و باز آن را تصدیق نمایید خداوند اجرتان را دو برابر خواهد ساخت.] و در پاورقی آن آمده: مرّة للتصدیق و آخری للقول بالبداء.

۱۸- این دو بیان از اصل انگلیسی به فارسی ترجمه و در تعلیقات کتاب اقدس (لانگنهاین ۱۹۹۵) نقل گردیده اند. بیان اول اقتباس از God Passes By می باشد.

۱۹- دلیل دیگری که با الهام از بیانات فوق می توان تصوّر نمود آن است که حضرت باب نمی خواستند پیروانشان به احکام شریعت بیان دل ببندند بلکه به خاطر قابل اجرا نبودن آن منتظر ظهور بعدی قریب الوقوع باشند. پس اگر حضرت باب احکام جدیدی نمی آوردند استقلال ظهورشان از اسلام ثابت نمی شد. ولی اگر قوانینی عملی نازل می فرمودند احتمال داشت که بایان نیاز به ظهور بعدی را حس نکنند و به همان احکام بیان عمل نمایند.

۲۰- جواب شیخ به نام رساله خاقانیه معروف است و بارها به طبع رسیده. رسائل الحکمة ص ۹۱ به بعد.

۲۱- چنانچه حضرت عبد البهاء در رساله مدنیّه و رساله سیاسیّه واضح و روشن بیان فرمودند.

۲۲- قسمتی از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب مستطاب اقدس نازل شده (لانگنهاین

۲۳- کشف اسرار (قم، بدون تاریخ [۱۹۴۱])، ص ۱۰۷.

۲۴- تعریف هویت این مسئولیتها و بحثهای گوناگون و اختلاف نظریه‌ها، مثلاً بین اخباریون و اصولیون، که در طول تاریخ مطرح بوده در این مختصر نمی‌گنجد. برای تفصیل بیشتر درباره تاریخ تفکر ولایت و نیابت امام ن.ک. به دو تألیف محسن کدیور، نظریه‌های دولت در فقه شیعه (چاپ چهارم، تهران ۱۳۷۸) و حکومت ولایی (چاپ اول، تهران ۱۳۷۷).

۲۵- در آثار شیخیه گویا با الهام از احادیثی اصول پنجگانه مذهب تشیع (توحید، عدل الهی، نبوت، معاد، امامت) را تبدیل به سه اصل نمودند (توحید، نبوت، امامت) و بعد رکن دیگری را به معنی ولایت یا نیابت امام اضافه نموده‌اند. اگر چه در آثار شیخ و سید این امر به تصریح یافت نشده است و بعضی از گروه‌های شیخیه مدعی آن هستند که تفکر رکن رابع از نوآوری‌های کریم خان کرمانی است، ولی از آثار حضرت باب و مؤمنین اولیه واضح است که اعتقاد به رکن رابع در بین شیخی‌های دوره سید کاظم موجود بوده. مثلاً ن.ک. به رساله جناب طاهره به ملّا جواد قزوینی و ملّا عبد العلی هراتی که در سال ۱۲۶۱ تألیف شده و در تلو آن بارها به "رکن رابع" و بیانات سید در این باره اشاره شده است. فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق ج ۳، ص ۴۸۴-۵۰۱.

۲۶- تا آن زمان اعتقاد به آن بود که روحانیون کلاً دارای مقام نیابت هستند و شیخ احمد جزو اولین اشخاص با نفوذی است که نیابت را محدود در یک شخص اکمل و اعلم می‌پنداشت. این نظریه بیش از یک قرن بعد در افکار گروهی اطراف روح الله خمینی تحت عنوان "ولایت فقیه" دوباره مطرح گردید. محتاج تحقیق بیشتری است که این اشخاص تا چه میزان با افکار شیخ آشنائی داشتند، به خصوص چون روح الله خمینی سالیان دراز در نجف به سر می‌برد که یکی از مراکز شیخیان می‌باشد. (این نظریه قبلاً به طور عملی هم مصداق یافته بود و همه علما به اعلم بودن شیخ مرتضی انصاری گردن نهاده بودند و پس از او نیز این نظریه عملی می‌شد. [ویراستار].)

۲۷- ن.ک. به صحیفه عدلیه، ص ۶، ۷، ۹، ۱۳. تفسیر سورة الكوثر (مجموعه محفل ملی شماره ۵۳)، ص ۱۸۴-۲۴۴. تفسیر سورة والعصر (مجموعه محفل ملی شماره ۶۹)، ص ۲۶، الرسالة الذهبیة (مجموعه محفل ملی شماره ۸۶)، ص ۸۹، شرح حدیث ابی لبید (مجموعه ادوارد براون شماره F21)، ص ۲۰.

۲۸- ن.ک. به اولین سورة قیوم الأسماء (سورة الملوك). در سورة ۴۰۶ کتاب الزوج می‌فرمایند: قل: لَنْ يَنْفَعَكُمْ إِنْ أُرْتُمَ أَنْ تَقُولُوا بِاللَّسْتِكُمْ وَ لَا تَجَاهِدُونَ. إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ آيَاتِهِ وَ إِذَا دُعِيَ عَبْدٌ مِّنْ حَكْمِ اللَّهِ يَجِيبُوهُ. وَ إِذَا أُذِنَ لِلَّذِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِالْحَقِّ رَجَاءً لِيَوْمِ كُلِّ إِلَهٍ يُحْشَرُونَ. وَ فِي سُوْرَةِ ۲۲۲ مِي فَرْمَايَنْد: عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ مِّنْ حَكْمِ رَبِّكَ فِي يَوْمِ الْإِذْنِ. قُل: الْآنَ قَدْ جَاءَ الْإِذْنَ مِنْ رَبِّكَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ. أَنْ يُذِنَ لِلْقِتَالِ وَ قُل "مَا شَاءَ اللَّهُ" وَ "لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ." هُوَ الَّذِي يَنْصُرُ مَن يَشَاءُ بِمَلَائِكَةٍ مِنْ أَمْرِهِ... إِذَا أُذِنَ لِلَّذِينَ لِلْقِتَالِ يَرْغَبُونَ إِلَى اللَّهِ وَ يَقَاتِلُونَ بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ بِالْحَقِّ... وَ إِنْ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ آيَاتِهِ وَ إِذَا

أذن المؤذن للجهاد يعرضون من حكم ربك فاولئك يوم القيامة لا يُنصرون.
۲۹-ص ۲۸.

۳۰-مثلاً ن.ك. به توقيع ملأ عبد الخالق يزدي، منتشر شده در تألیف ابو القاسم افنان، عهد اعلى (اوکسفورد ۲۰۰۰)، ص ۱۸۴. و در مناجاتی بی عنوان نیز به واقعه کربلا و دلایل وقوع امر بداء اشاره می فرمایند (مجموعه محفل ملی شماره ۹۱)، ص ۹۱. و بالاخره در باب پنجم از واحد چهارم بیان فارسی تصریح می فرمایند: حرام شده در بیان حکم قتل به اشد از هر شیء، که هیچ شیئی به مثل آن نهی نشده، که هر کس بر قلب او خطور کند قتل نفسی، از دین الهی بیرون می رود و معذب می گردد مادامی که خداوند خواهد. و بر او حرام می شود آنچه بر او حلال بوده در بیان، حتی نفس او بر او... و از یوم غروب شمس حقیقت از برای احدی از متدینین بیان حکم قتل جایز نبوده و نیست. و اگر کسی کند از بیان نبوده و نیست. هیچ اثمی از برای او اعظم از این نخواهد بود.

۳۱-صحیفه عدلیه، ص ۱۳.

۳۲-قیوم الأسماء، سورة ۲ (العلماء).

۳۳-کتاب الزوج سورة ۲۰۶.

۳۴-بیان فارسی، باب نهم از واحد نهم.

۳۵-بیان فارسی، باب یازدهم از واحد هفتم.

۳۶-قیوم الأسماء سورة ۲۷.

۳۷-البته به نظر می رسد که اینجا مقصود بی اعتبار دانستن این کتب است، نه نا بود کردن آنها. زیرا در بیان عربی (باب سیزدهم از واحد نهم) می فرمایند: أنتم أبدأ کتاباً لا تخرقون. [ابتدا هیچ کتابی را پاره نکنید.]

۳۸-بیان فارسی، باب ششم از واحد ششم. گویا در یکی از توقیعات دیگر حتی قرائت کتب شیخ و سید را منع فرمودند. کریم خان کرمانی در رساله رد باب خسران مآب (ص ۴۳-۴۴) آیاتی چند به این مضمون نقل می کند و آنها را به حضرت باب نسبت می دهد.

۳۹-مجتهد کسانی هستند که بنا بر تحصیلاتشان می توانند قرآن و مسائل دینی را بفهمند و بقیه را هدایت نمایند. و "مقلدین" افراد عادی جامعه می باشند که اجازه ندارند در مسائل مذهبی اظهار نظر کنند، بلکه مجبورند از مجتهدی "تقلید" نمایند.

۴۰-ص ۲۷. اکثر تألیفات کریم خان به عربی است زیرا قوه انشائی اش در زبان فارسی بسیار ضعیف بود.

۴۱-بیان فارسی، باب پنجم از واحد چهارم.

۴۲-بیان فارسی، باب چهاردهم از واحد پنجم.

۴۳-بیان فارسی، باب هفتم از واحد پنجم.

۴۴-به نجاست در قرآن فقط در يك مورد اشاره مختصری شده است (سورة التوبة (۹) آیه ۲۸) و مشخص نیست که اینجا مقصود از نجاست چیست. اگر چه بین اهل تسنن این تفکر رایج نیست ولی شیعیان به احتمال قوی با الهام از دیانت هندو این حکم را شرح و تفصیل

مفصل داده‌اند.

۴۵-ن.ک. به باب دهم از واحد نهم.

۴۶-باب دوم از واحد ششم.

۴۷-باب هفدهم از واحد ششم.

۴۸-باب سیزدهم از واحد چهارم.

۴۹-باب هفدهم از واحد چهارم

۵۰-این امر در لوح الخصال السبعة نازل شده که در کتاب عهد اعلی تألیف ابو القاسم افنان (اکسفورد ۲۰۰۰)، ص ۹۹-۱۰۰ به طبع رسیده است.

۵۱-در بیان فارسی دستورات جزئی صلوات نازل نشده اند. همانطوری که در قرآن مجید بارها امر به صلوات شده اما دستور العمل آن و حتی تعیین پنج موقع نمازگذاری فقط در روایات موجود است. بدین دلیل درباره جزئیات چگونگی ادای صلوات، اگر چه از پنج رکن دین حساب می شود، اختلافات بین مذاهب و فِرَق اسلامی موجود است.

۵۲-لوح هیکل الدین، باب ششم از واحد ششم.

۵۳-در ارتباط با این امر نیز ن.ک. به باب ذکر شده از بیان فارسی (باب یازدهم از واحد ششم): ... وَأَنْ يُسْتَقْرَنَ كُلَّ نَفْسٍ عَلٰی كُرْسِيٍّ. فَإِنَّ حِينَ الَّذِي يُسْتَقْرَنَ عَلٰی الْكُرْسِيِّ أَوْ سَرِيرٍ أَوْ عَرْشٍ لَا يُحْسَبُ مِنْ عَمْرِهِ.

۵۴-شیخ فضل الله نوری در این باره چنین نوشت: "و دیگر به رأی العین همه دیدیم و می بینیم که از بدو افتتاح این مجلس جماعت لا قید لا ابالی لا مذهب از کسانی که سابقاً معروف به بایی بودن بوده اند ... همه در حرکت آمده و به حرج افتاده اند... و دیگر روزنامه‌ها و شب نامه‌ها پیدا شد، اکثر مشتمل بر سب و لعن علما اعلام و طعن در احکام اسلام و این که باید در این شریعت تصرفات کرد و فروعی را از آن تغییر داد... و آن قوانینی که به مقتضای ۱۳۳۰ سال پیش قرار داد شده است باید همه را با اوضاع و احوال و مقتضیات امروز مطابق ساخت. از قبیل اباحه مسکرات، اشاعه فاحشه خانه‌ها و افتتاح مدارس تربیت نسوان و دبستان دوشیزگان و صرف وجوه روضه خوانی و وجوه زیارات مَشَاهِد مقدسه در ایجاد کارخانه جات و در تسوی طُرُق و شوارع و در احداث راه‌های آهن...". لویح آقا شیخ فضل الله نوری (به کوشش هما رضوانی، تهران ۱۳۶۲)، ص ۲۸.

۵۵-صحیفه عدلیه، ص ۳۸.

۵۶-لوح هیکل الدین، باب شانزدهم از واحد ششم.

۵۷-بیان فارسی، باب نوزدهم از واحد چهارم.